



چکیده: در بخش نخست شماره ۱۲ «نوشتگان»، لغت نادر «شاوشا» در یکی از فرهنگ‌های کهن عربی-فارسی توضیح داده و توجیه شده است. سپس، به نکته‌هایی در تکمیل بازمانده‌های ضمیر / صفت اشاره *im* در ایرانی نو اشاره شده و نیز معنای لغت و بیتی فهلوی روشن شده است. بخش پایانی کوششی است برای یافتن شواهدی از فعل «پاختن» در متون قدیم. کلیدواژه‌ها: شاوشا، تاج الاسامی، اهری، فهلویات، پاختن.

Neveštēgān 12  
Milad Bigdeloo

**Abstract:** The first section of the twelfth issue of “Neveštēgān” investigates the rare word “šwš” as it appears in an early Arabic–Persian lexicon, offering both an explanation and a philological justification. The discussion then proceeds with several supplementary notes, extending a previous analysis of the remnants of the pronoun/adjective *im* in New Iranian. In addition, the meaning of a particular Fahlavī word and a related verse is clarified. The final section explores possible attestations of the verb *pāxtan* in early texts.

**Keywords:** šwš, Tāj al-Asāmī, ʾhrw, Fahlaviyyat, pāxtan.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

در فرهنگ کهن عربی-فارسی تاج الأسماء (۱۳۶۷) «الشَّيْآن» بدین گونه تعریف شده است:

الشَّيْآن: دورنگر<sup>۱</sup> و يُنْعَثُ بِهِ الْفَرَسُ، و خون سیاوشان.

ضبط دست نوشت ۶۶۳ هجری (طرخان والده) این فرهنگ چنین است:

الشَّيْآن دورنگر و يُنْعَثُ بِهِ الْفَرَسُ و خون شاوشاو (ص ۸۹ الف)

نگارنده توضیحی برای صورت «شاوشا» ندیده است. به احتمال قوی «شاوشا» صورتی است از «سیاوشان». جزء نخست «سیاوشان» یعنی «سیاوش» خود، بنا بر نظر بارتلمه (Bartholomae, 1961, col. 1631) از *\*syāva-* و *\*aršan-* ساخته شده است، جمعاً در معنای «دارنده اسب سیاه». بنابراین، «شاو» را در «شاوشا» بازمانده *\*syāva-*، برابر «سیاه» فارسی، باید دانست با تحوّل *\*sy-* به *š-*. تبدیل *\*sy-* را به *\*š-* در «شاوشا» می توان با همین تبدیل در نام های ایرانی *Šawasp* و *Šawarš* دخیل در ارمنی سنجید که هر دو برابر «سیاوش» فارسی است. جزء نخست لغات «شاه» بیزک و «شاه توت» و «شاه دانه» و جای نام های «شاهرزور» و «شامسپی» نیز برابر «سیاه» است با تبدیلی که گفته شد (Asatryan, 2012, pp. 106-107).

«خون شاوشا»، برابر «خون سیاوشان»، نام شیرۀ درختی است که محلّی بخشی از یمن است و به شیرۀ سرخ رنگش شهره است؛ اما می بینیم که در «خون شاوشا»، «شاو» / «سیاه» به کار رفته است. «سیاه» از رنگ واژه های پایه است که برای رنگ «سرخ» و طیف رنگ های سرخ تا به سیاه نیز می تواند به کار رود، و رفته است. سنج. *Sāva-* در ختنی به معنای «مسی، سرخ» (Bailey, 1979, pp. 397-398). در برخی زبان های هندی، لغت هم ریشه «سیاه» بر رنگ های دیگر دلالت می کند؛ برای نمونه، *sāo* در زبان های سندی به معنای «آبی، سبز، زرد» و *sāva* در زبان های لهندی در معنای «خاکستری» (Turner, 1966, p. 735, §12672). استعمال لغات دال بر «سیاه» و «آبی» و «سبز (تیره)» به جای یکدیگر در زبان های ایرانی و هندی شایع است (Morgenstierne, 1973, p. 161).

احتمالاً این «شاوشا» که در دست نوشت طرخان والده آمده متعلّق به زبان رونویسنده بوده است. رونویسنده این دست نوشت (چنانکه در انجامه نوشته) مسعود بن محمّد بن عمر نام داشته و آن

۱. «دورنگر» را باید به «دورنگر» تصحیح کرد.

را در «کوره خجند» نوشته است که امروز بخشی از تاجیکستان و مرکز ولایت سغد است. «سیاه» در سغدی نیز مشابه «شاو» در «شاوشا» š'w است. امروز در زبان یزغلامی، که گویشوران کم شمار آن در کرانه رود یزغلام در ولایت مختار کوهستان بدخشان در تاجیکستان ساکنند، «پر سیاوشان» را xāwani pan می گویند، با xāw برابر «سیاه» (و pan از \*pann- > \*parna-).

### منابع

- تاج‌الاسامی (تهذیب‌الاسماء) (۱۳۶۷). تصحیح علی‌اوسط ابراهیمی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- Asatryan, G. (2012). Marginal Remarks on the History of Some Persian Words. *Iran and the Caucasus*, 16(1), 105-116.
- Bailey, H. W. (1979). *Dictionary of Khotan Saka*. Cambridge : Cambridge University Press.
- Bartholomae, Ch. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*. Berlin : Walter de Gruyter & co.
- Morgenstierne, G. (1973). *Irano-Dardica*. Wiesbaden : Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- Turner, R. (1966). *A Comparative Dictionary of the Indo-Aryan Languages*. London : Oxford University Press.

۳۱۴

آینه پژوهش | ۲۱۱  
سال ۳۶ | شماره ۱  
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

### ۳۵. تکمله بر ۳۳. ضمیر / صفت اشاره im در ایرانی نو

«آمشب» در نسخه کتابخانه سلطنتی ترجمه تفسیر طبری نیز دیده می شود (صادقی، ۱۳۸۵، ص ۳۶۷). «انبار» که در شماره پیشین بدان اشاره شده بود، در ابیات اصفهانی اوحدی مراغه ای نیز به کار رفته است:

پند گیر و دلم انبار؟ یقین زانا نه! / مرد عاقل بنبو تا کُ به کاری درکو  
(نقل از خانی حبیب آبادی، نوریان و خوانساری، ۱۳۹۹، ص ۱۹۴، غزل ۴، بیت ۳).

در دستورزبانی که لودویکو دِ دیو با عنوان *Rudimenta linguae Persicae* (عنصرهای زبان فارسی) به لاتین نوشته و در ۱۶۳۹ چاپ شده، در بخشی به ضمیر اشاره به نزدیک هم اشاره شده و در کنار «امسال»، «امحال» (hoc status) هم آمده است. لودویکو دِ دیو این دستور را بر پایه ترجمه فارسی-یهودی یعقوب بن طاووس نوشته است. پس «امحال» هم از عناصر فارسی-یهودی است.

به «امصباح» و «امشام» در فارسی اهل هندوستان، که در خان آرزو در متمر اشاره کرده، بلوخمنا (Blochmann, 1872, p. xii) نیز در توصیف فارسی هندوستان اشاره کرده است.

در یکی از فہلویتات رسالہ امالی امین الدین حاج بلہ، کہ موضوع رسالہ محمدی (۱۴۰۰)، بودہ، آمدہ است:

سحبان تجر نی منده اہرو / اج ول رنگ و اج وانوشہ بو

محمدی این بیت را بہ این صورت آوانویسی و معنا کردہ است:

ba-č-ōyān-ə tajar ne monda ahrō / aj wul rang u aj wānaβša-yə bō

بہ تجر (صحرای) معشوق نماندہ ... / از رنگ گل و از بوی بنفشہ

«اہرو» را، کہ جز در این بیت دو سہ بار در فہلویتات دیگر نیز آمدہ، او معنا نکردہ و توضیح دادہ است: «اہرو» نمی دانم چیست. ہر چہ هست، شاعر می گوید خودنمایی گل و بنفشہ بازار تجر معشوق را بی رونق کردہ است.

۳۱۵

آینہ پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شمارہ ۱

فروردین و اردیہشت ۱۴۰۴

«اہرو» بہ نظر من برابر «امروز» است. قرینہ آن *ābrōw* و *āxrōw* در وفسی است (حسن دوست، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۷۴). در ابیات اصفہانی اوحدی مراغہ ای، برای دلالت بر «امروز» صورت «آرو» بہ کار رفتہ است:

تا کی و کی انتظار فردا / آروم بپرس آرو آرو

(نقل از خانی حبیب آبادی، نوریان و خوانساری، ۱۳۹۹، ص ۱۹۳).

در کتاب الخرائج و الجرائح راوندی، جملہ ای فارسی بہ علی (ع) نسبت دادہ شدہ کہ در آن «ارو» بہ کار رفتہ و راوندی آن را بہ «الیوم» برگرداندہ است:

وَ مِنْهَا: مَا رَوِيَ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ نَادَى رَجُلٌ مَنْ يَدُلُّنِي عَلَى مَنْ أَخَذَ مِنْهُ عِلْمًا وَمَرَّ فَقُلْتُ لَهُ يَا هَذَا هَلْ سَمِعْتَ قَوْلَ النَّبِيِّ ص أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَقَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَأَيْنَ تَذْهَبُ وَهَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَأَنْصَرَفَ الرَّجُلُ وَجِئْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ ع لَهُ مِنْ أَيِّ بِلَادٍ إِلَهُ أَنْتَ قَالَ مِنْ أَصْفَهَانَ قَالَ لَهُ اكْتُبْ أَمْلَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع أَنَّ أَهْلَ أَصْفَهَانَ لَا يَكُونُ فِيهِمْ خَمْسُ خِصَالٍ السَّخَاوَةُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْأَمَانَةُ وَالْغَيْرَةُ وَحُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ زِدْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ بِاللِّسَانِ الْأَصْفَهَانِيَّ ارْوَتْ أَيْنَ وَسْ يَعْني الْيَوْمَ حَشْبُكَ هَذَا.

(راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، صص ۴۸۸-۴۸۹؛ ترجمه با تلخیص آن در مدرّسی طباطبائی، ۱۳۴۹، ص ۷۳۵).<sup>۱</sup>

با درک معنای «اهرو» در این بیت، قرائت و معنای این بیت را تصحیح می‌توان کرد:

به تَجَرِ اویان نمانده امروز / از گُلِ رنگ و از بنفشه بو

### منابع

حسن دوست، محمد (۱۳۸۹). فرهنگ تطبیقی-موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

خانی حبیب‌آبادی، علی، نوریان، سید مهدی، و براتی خوانساری، محمود (۱۳۹۹). تصحیح انتقادی و ترجمه چهار غزل اوحدی مراغه‌ای به گویش اصفهانی قرن هفتم و هشتم هجری. زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، (۱)۵، ۱۸۹-۲۱۱.

راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله (۱۴۰۹ق). الخرائج والجرائح. قم: مؤسسة الإمام المهدی علیه السلام. صادقی، علی اشرف (۱۳۸۵). نکاتی در باب ترجمه تفسیر طبری مصحح مرحوم یغمایی. در سیدعلی آل داود (به کوشش)، ارج‌نامه حبیب یغمایی (صص ۳۴۹-۳۶۸). تهران: میراث مکتوب.

محمّدی، میثم (۱۴۰۰). فہلویات سفینہ تبریز: قرائت و ترجمه اشعار، تحلیل لغوی و دستوری، به همراه مقدمه تحلیلی درباره خصوصیات آوایی و صرفی و نحوی فہلویات (رساله منتشر نشده). دانشگاه تهران.

مدرّس-[ی] طباطبائی، [سید حسن] (۱۳۴۹). نمونه‌های نظم و نثر در دو قرن نخستین هجری (۲). مجله وحید، ۷(۶)، ۷۳۳-۷۳۷.

Blochmann, H. (1872). The Prosody of the Persians According to Saifi, Jami and Other Writers. Calcutta : C. B. Lewis, Baptist Mission Press.

De Dieu, L. (1639). *Rudimenta linguae Persicae*. Lugduni Batavorum : Ex officina Elseviriana.

### ۳۶. پاختن

صادقی در یادداشتی با عنوان «یاخته یا پاخته» (۱۴۰۳الف) در این بیت از دیوان ناصر خسرو

کاه داری یاخته بر روی آب / زهر داری ساخته در زیر قند

۱. از دکتر علی اشرف صادقی برای یادآوری این شاهد سپاسگزارم.

«یاخته» را به «پاخته»، از «پاختن»، تصحیح کرده و پاخته را به «پاشیده» معنا کرده، و در ادامه همین یادداشت، و یادداشتی دیگر (۱۴۰۳ ب)، به بقایای «پاختن» در گویش‌های امروز اشاره کرده است. دعوت او برای یافتن موارد دیگری از «پاختن» باعث بر نوشتن این یادداشت است.

در فرهنگ کهن عربی-فارسی انیس المعاشرین (نسخه عکسی شماره ۴۰۱۶، ص ۶۷ ب) «الْأَشْعَثُ»، به معنای «ژولیده مو»، به «باخ باخ» معنا شده است، که املای ناقص «پاخ باخ» است. در یک فرهنگ کهن عربی-فارسی دیگر با عنوان الصحیفه العذراء (۱۳۷۳، ص ۸۱۰)، «أشعان»، به همان معنا، به «پاخ سر» ترجمه شده است. «پاخ» در این دو فرهنگ، که به احتمال قوی هر دو در شرق ایران فراهم آمده، به نظر نگارنده به «پاختن» مرتبط است. امروز در گویش تون، برای توصیف «کسی که دارای موهای ژولیده و درهم و برهم باشد» *kalla-pāx-pāx* به کار می‌رود (یا حقی، ۱۳۹۶، ص ۳۵۸). از بقایای «پاختن» در نواحی دیگر *be-pāt-ā* «پراکنده شده» در چالی است (نقل از Yar-Shater, 1969, p. 250) با ساده شدن *-xt-* به *-t-* در کنار *be-pācias-ā* «پاشیده شده» در همین گویش، بنا به توضیح یارشاطر (پانویس ۱۱۴) از «مصدر مجهول *be-pāciasen*».

## منابع

انیس المعاشرین. نسخه عکسی شماره ۴۰۱۶. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

جوکار، نجفقلی (۱۳۷۳). الصحیفه العذراء: نقد و تحقیق در کتاب الصحیفه العذراء به همراه تصحیح قیاسی متن (پایان نامه چاپ نشده). دانشگاه تهران.

صادقی، علی اشرف (۱۴۰۳ الف [۲۹ بهمن]). یاخته یا پاخته. کانال تلگرامی «مقالات دکتر علی اشرف صادقی». برگرفته (در تاریخ ۲۹ بهمن ۱۴۰۳) از:

<https://t.me/aliashrafsadeqi/510>

صادقی، علی اشرف (۱۴۰۳ ب [۳ اسفند]). پاخته دوباره. کانال تلگرامی «مقالات دکتر علی اشرف صادقی». برگرفته (در تاریخ ۳ اسفند ۱۴۰۳) از:

<https://t.me/aliashrafsadeqi/512>

الصحیفه العذراء ← جوکار.

یا حقی، محمّد، با همکاری رحمت الله ابریشمی و احمد ارمانی (۱۳۹۶). واژه نامه گویش تون (فردوس). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

Yar-Shater, E. (1969). *A Grammar of Southern Tati Dialects*. The Hague, Paris : Mouton.

۳۷. تکمله بر ۳۲. *Wičārdan*

درباره *wičārdan* (گزاردن) در معنای «جدا کردن» به این نکته باید اشاره شود که صادقی پیش‌تر (۱۳۹۴، ۲۷§) ردّ این فعل را به این معنا فقط در جزء دوم لغت «ابریشم‌گزار» در فرهنگ‌های کهن عربی-فارسی (برابر «نقّاض») یافته بود.

بقایای این معنا در فعل *bijare kirdin* کردی (Chyet, 2003, p. 63) و هم در «بوجاری» در گویش قدیم تهران، که کریمان (۲۵۳۶ [۱۳۵۶]، ص ۸۱۰) به «عمل گرفتن پوست برنج» معنا کرده، پیداست.<sup>۱</sup>

## منابع

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۴). کُشَخَر - کُشَخور - کُشور، چشمه، جادو جنبل، جَعَلَق، یُغَر، گزاردن. فرهنگ‌نویسی، ۹، ۱۲۷-۱۴۶.

کریمان، حسین (۲۵۳۶ [۱۳۵۶]). قصران (کوهساران): مباحث تاریخی و جغرافیائی و اجتماعی و مذهبی و وصف آتشگاه منطقه کوهستانی ری باستان و طهران کنونی (بخش دوم). تهران: انجمن آثار ملی.

Chyet, M. L. (with selected etymologies by M. Schwartz) (2003). *Kurdish-English Dictionary: Ferhenga Kurmançî-Inglizî*. New Haven & London: Yale University Press.

۳۱۸

آینه پژوهش | ۲۱۱  
سال ۳۶ | شماره ۱  
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. آقای نوید فیروزی در پیامی (۱۴ اسفند ۱۴۰۳) لطفاً توجه نگارنده را به فعل «ورچاردن» و «واچاردن» در گویش خوافی جلب کرده‌اند که به معنای «لخت کردن کامل استخوان از گوشت در هنگام تناول» در این گویش استعمال می‌شود. ممکن است این دو فعل به فعل مورد نظر ما مرتبط باشد.